

درسنامه آموزشی درس یازدهم : شهدا خورشیدند با پاسخ

ساعت انشا بود/ و چنین گفت معلم با ما: «بچه ها گوش کنید/ نظر من این است/ شهدا خورشیدند»
ساعت انشا بود و معلم با ما این چنین گفت: «بچه ها گوش کنید، به نظر ما شهدا مثل خورشید هستند.»
مرتضی گفت: «شهید/ چون شقایق سرخ است»
مرتضی گفت: «شهید مثل گل شقایق، سرخ است»
دانش آموزی گفت: «چون چراغی است که در خانه‌ی ما می‌سوزد»
دانش آموز دیگری گفت: «شهید مانند چراغی است که در خانه‌ی ما می‌سوزد و نور می‌دهد.»
و کسی دیگر گفت: «آن درختی است که در باغچه‌ها می‌روید دیگری گفت: شهید داستانی است پر از حادثه و

زیبایی»

و کسی دیگر گفت: «شهید مانند داستانی پر حاشیه و زیبایی است.»
مصطفی گفت: «شهید مثل یک نمره‌ی بیست داخل دفتر قلب من و تو می‌ماند.»
مصطفی گفت: «شهید مانند یک نمره‌ی بیست است که در دفتر قلب من و تو می‌ماند.»

سلمان هراتی

درک مطلب (صفحه 78 کتاب درسی)

1- چرا شهید مانند چراغ خانه است ؟

چون شهید مانند چراغی که خانه را روشن می‌کند، در تاریکی‌های روزگار، راه درست را به ما نشان می‌دهد.

2- شما هم مانند شاعر، شهید را با یک جمله ی زیبا توصیف کنید.

شهید مثل شمع است که خود می‌سوزد و راه درست را به ما نشان می‌دهد.

3- چه شباهتی بین شهدا و خورشید وجود دارد؟

خورشید با نورش همه جا را روشن و گرم می‌کند؛ شهید نیز در تاریکی‌های زمانه، راه را روشن می‌کند و به ما راه درست را نشان می‌دهد.

www.my-dars.ir
دانش ادبی (صفحه 78 کتاب درسی)

- «شهید چون شقایق، سرخ است.»

- «شهید، داستانی است پر از حادثه و زیبایی»

شاعر در جمله ی نخستین، شهید را به گل شقایق و در جمله ی دوم به داستان زیبا و پرماجرا مانند کرده است.

مانند کردن کسی یا چیزی به کسی یا چیز دیگر را «تشبیه» می‌گویند.

تشبیه یکی از ابزارهایی است که نوشته را زیبا و گیرا و اثرگذارتر می‌کند و ذهن را به پویایی و آفرینش نزدیک می‌سازد.

بخوان و بیندیش

بوعلی و بهمنیار

بهمنیار از شاگردان نزدیک بوعلی سینا بود و به استادش بسیار احترام می‌گذاشت. استعداد خدادادی کم نظیر و فکر خلق بوعلی، بهمنیار را دچار شگفتی کرده بود تا جایی که به خود جرأت داد به استادش پیشنهادی عجیب بدهد. روزی به بوعلی گفت: شما ای استاد! سرآمد همه‌ی مردم هستید؛ چرا خود را پیغمبر فرستاده‌ی خدا، معرفی نمی‌کنید؟

بهمنیار، این حرف را بارها به بوعلی گفته بود اما جوابی از او نمی‌شنید تا اینکه در یکی از شب‌های سرد زمستان، که همه جا پوشیده از برف و هوا یخبندان بود، بوعلی در اتاقی گرم، زیر کرسی خوابیده بود، بهمنیار هم در طرف دیگر در خواب عمیقی بود. نزدیک سحر بود. بوعلی از خواب بیدار شد، احساس تشنگی کرد ولی آب در دسترس نبود. بوعلی با صدایی آمیخته به محبت، گفت: بهمنیار! بهمنیار!

بهمنیار، چشم گشود و سلامی کرد. بوعلی پس از جواب سلام، گفت: برخیز و ظرف آب را از بیرون بیاور که سخت، تشنه‌ام. بهمنیار با چشمان نیمه باز خود نگاهی کرد و برخاست، شدت سرمای بیرون را به یاد آورد. کمی با خود فکر کرد، ایستاد و گفت: استاد! هوای بیرون خیلی سرد است، آب هم حتماً یخ بسته است، سینه‌ی شما هم، اکنون گرم است، اگر آب سرد بنوشید برای شما خوب نیست.

بوعلی گفت: استاد تو در طب، منم و من می‌گویم، آب بیاور.

بار دیگر، بهمنیار سخن خود را با کلمات دیگر تکرار کرد اما دید استاد در آوردن آب اصرار می‌کند. بالاخره، طاقت نیاورد و گفت: در این هوای برفی و سرمای شدید، نمی‌توانم برای آوردن آب، بیرون بروم. شما چیز دیگری از من بخواهید.

در این گفت و گو بودند که ناگهان صدای دلنشینی از بیرون به گوش رسید. مسلمانی در این هوای سرد، مشغول راز و نیاز با خدای مهربان خود بود. پس از چند جمله مناجات، صدای اذان بلند شد: الله اکبر... فردای آن روز، بهمنیار آماده‌ی گرفتن درس از استاد شد، بوعلی رو به بهمنیار کرد و گفت: «بارها به من می‌گفتی که چرا خودم را پیامبر خدا معرفی نمی‌کنم، حالا علت آن را فهمیدی؟»

بهمنیار گفت: «خیر استاد».

بوعلی گفت: «بهمنیار! با اینکه من استاد تو هستم و سال‌ها با تو بوده‌ام با این حال، حرف‌هایم در تو اثر نداشت و نتوانستم در این همه سال، محبتی در دلت بیفکنم و کاری کنم که در سرمای شب گذشته با علاقه‌ی خودت برخیزی و ظرف آب را برای من بیاوری ولی در همان ساعت در آن هوای سرد و یخبندان، مرد مسلمانی تنها برای انجام دادن یک عمل غیر واجب، بدون هیچ‌گونه احساس ناراحتی، سرمای شدید را تحمل می‌کند و می‌آید و اذان می‌گوید تا فرمان پیامبر (ص) را اجرا کند. از دوران زندگی آن حضرت تا زمان این مرد، نزدیک به چهار صد سال می‌گذرد اما نفوذ گفتار آن پیامبر الهی در دل مؤمنانش، آن چنان شدید است که پیروانش این گونه در هر وضعیتی، در گرما و سرما، در سختی و آسایش، دست‌ور او را از روی علاقه اجرا می‌کنند. آری، ای بهمنیار، اکنون دیگر، فکر می‌کنم که...»

درک و دریافت (صفحه 82 کتاب درسی)

1- با توجه به نمودار زیر درباره‌ی عناصر داستانی که خواندید، گف توگو کنید.

.....	شخصیت ها	نقشه‌ی عناصر داستان
.....	زمان	
.....	مکان	
.....	رویدادها یا حوادث	
.....	پیام	

2- چرا بهمنیار به بوعلی آن پیشنهاد را کرده بود؟

زیرا بهمنیار به خاطر استعداد خدادادی و فکر خلاق بوعلی سینا دچار شگفتی شده بود و او را سرآمد همه‌ی مردم می‌دانست.

3- بوعلی چگونه بهمنیار را به اشتباهش آگاه کرد؟

در یکی از شب‌های سرد زمستان از بهمنیار خواست تا برایش از بیرون آب بیاورد. اما بهمنیار که در جای گرم و راحت خوابیده بود هر بار بهانه می‌آورد و درخواست استادش را رد می‌کرد. بوعلی سینا با استفاده از این ماجرا به بهمنیار یادآور شد که سخنش حتی در شاگرد قدیمی‌اش نفوذ ندارد اما با آنکه از دوران زندگی پیامبر(ص) زمان بسیاری می‌گذرد، نفوذ گفتار ایشان در دل مؤمنانش، آنچنان شدید است که پیروانش در هر شرایط، چه در گرما و سرما و چه در سختی و آسایش، دستور ایشان را از روی علاقه اجرا می‌کنند.

کارگاه درس پژوهی (صفحه 82 کتاب درسی)

گروه آموزشی عصر

1- درباره‌ی ویژگی‌های شخصیت‌های ماندگار گفت و گو کنید و نتیجه را به کلاس گزارش دهید.

2- درباره‌ی شیوه‌ی کار با لغتنامه در گروه گفت و گو کنید؛ سپس با استفاده از فرهنگ لغت، معنی چند واژه از این فصل را که به نظرتان مهم هستند، بیابید.

3- در مورد قالب شعری غزل تحقیق کنید و به کلاس گزارش دهید.